

فهرست

تغییر الفاظ که ابدال و ادغام و حذف و زیاد تست	تقریر اول در بیان مفردات و آن مشتمل بر شمید و تقسیمت
۱۰	۳
ابدال	تمهید در مصطلحات ضروری صرف و نحو
۱۲	
ادغام	تعریف این بر دو و در بیان موضوع و غایت
۱۴	
حذف	اینها و تعریف و تقسیم کلمه
۱۵	۲
زیادت	تقسیم اول در بیان حرف و آن محکومیت
۱۶	
فائده در بیان تغریب و تعریب	بر سه تدوین تدوین اول و این مشتمل بر دو تشریح
۱۷	۴
تدوین دویم در بیان حروف معانی یعنی حروف اصطلاحی و آن مشتمل بر سه	تشریح اول در بیان حروف مبانی یعنی حروف تهجی
۱۸	۵
تفریق اول در بیان حروف معانی منفرد	فائده در بیان القاب و تلمیح حروف
۱۹	
تفریق دویم در بیان حروف معانی مرکبه و الفاظیکه بانضمام کلمات مفید معنی	فائده در بیان حالات حروف که تحرک و سکون و تشدید است
۲۰	۷
استند و آن مختوم بر زده تفضیلات	شرح دویم در تبدیل حروف تهجی و ذکر اسباب
۲۰	

تفصیل اول در بیان حروف معانی مرکبہ	۳۱	تفصیل دوم در بیان حروف شرط	۵۱
تفصیل دوم در بیان حروف و الفاظیکه مفید	۳۲	تفصیل یازدهم در بیان رزابط	۵۲
و متضمن معنی اسم فاعلند	۳۲	تفصیل دوازدهم در بیان حروف نفی	۵۳
تفصیل سیم در بیان حروف و الفاظیکه فائد		تفصیل سیزدهم در بیان حروف تناس	۵۴
معنی ظرف مکان دهند	۳۳	تفصیل چهاردهم در بیان حروف تشبیه	۵۵
تفصیل پنجم در بیان الفاظیکه مفید معنی		تفصیل پانزدهم در بیان الفاظ	
استفهام بستند	۳۴	تاکید	۵۶
تفصیل چهارم در بیان حروف ندا	۳۶	تفصیل شانزدهم در بیان حروف	
تفصیل ششم در بیان حروف استثنا	۳۷	ایجاب	۵۸
تفصیل نهم در بیان حروف عطف	۳۸	تفصیل هفدهم در بیان الفاظیکه در محل	
تفصیل هشتم در بیان حروف و الفاظیکه		تاسف و اندوه مستعملند	۵۸
بواسطه آنها علت و سبب چیزی		تفصیل نهم در بیان حروف جمع	۵۸
بیان کنند	۵۰	تفریق سیم در بیان حروف معانی	
تفصیل نهم در بیان حروف و ادوات		مخذوف و مقدره	۵۹

تشبیه

۲

۹۲	مصدر	۶۳	تدوین سیم در بیان حروف زوائد
۹۵	فایده در بیان حاصل بالمصدر		تقسیم دوم در بیان فعل و آن مشتکل
۹۶	اسم مشتق	۶۷	برشش تفریعت
	تیین دوم در بیان اسم غیر صفت و	۶۹	تفریح اول در بیان ماضی
۹۷	اسم صفت	۷۵	تفریح دوم در بیان مضارع
۹۷	فائده در صفات مرکبه	۸۱	تفریح سیم در بیان حال
۹۸	فائده در بیان اسم تفضیل	۸۳	تفریح چهارم در بیان مستقبل
۹۹	تیین سیم در بیان اسم مکره و معرفه	۸۴	تفریح پنجم در بیان امر
۹۹	ضمیر	۸۷	تفریح ششم در بیان نهی
۱۰۷	اسم اشاره	۸۸	فائده در چند مطالب متعلقه فعل
۱۰۹	یای موصول		تقسیم سیم در بیان اسم و آن مشتکل بر
۱۱۰	تیین چهارم در بیان اسم ظرف	۹۲	شش تینت
۱۱۱	تیین پنجم در بیان اسم عدد		تیین اول در بیان اسم جامد و مصدر
۱۱۳	تیین ششم در بیان اسم کنایه	۹۲	و مشتق
	تقریر دوم در بیان مرکبات و آن محتوی	۹۲	اسم جامد

۱۲۲	مفعول فيه	۱۱۷	بیت و دو ترکیب و یک تکمیت
۱۲۳	مفعول له	۱۱۸	تقریب در مقدماتیکه کلام را بغیر آنها چاره
۱۲۴	مفعول معه	۱۱۹	نیست
۱۲۵	ترکیب دویم در بیان مرکب غیر کلام	۱۲۰	ترکیب اول در تعریف و تقسیم کلام
۱۲۶	مرکب اضافی	۱۲۱	جمله اسمیه
۱۲۷	مرکب توصیفی	۱۲۲	جمله فعلیه
۱۲۸	مرکب اعدادی	۱۲۳	جمله ظرفیه
۱۲۹	مرکب امتزاجی	۱۲۴	جمله شرطیه
۱۳۰	تقسیم در بدل و عطف بیان و تکیه	۱۲۵	حال
۱۳۱	و تمیز	۱۲۶	مفعول به

این رساله تحقیق القوانین از تالیف حاجی محمد محی الدین خا
قبله مرحوم متخلص بحیران بخط سید حسین صاحب بتاریخ
بیت و چهارم ماه جمادی الثانی ۱۲۶۹ هجری قمری قدسی بارشانی
در مطبع مظهر العجائب بقلب طبع درآمد



بسم الله الرحمن الرحيم

رب يسر و تخم بالخير
 و به استعین
 الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على رسوله محمد سيد الاولين و الاخرين و على آله الطاهرين و اصحابهم
 المقربين جمعین اما بعد حمد و صلوة پوشیده بما که این رساله است مسلمی بتحقیق قوانین و مرتب
 برود و تقریر در تحقیق و تصحیح قوانین صرف و نحو فارسی که مستنبط و مأخوذند از کتب متداوله صرف و نحو
 و در سبکهای معتبره آن زبان مثل بحر قلزم و تحفة العجم و چراغ هدایت و نبر الفصحاء و زبان قاطع و سایر
 عبد الواسع و غیرها و امید از ارباب فضل و کمال با انصاف آنست که اگر در روی خطا و سهو که لازم
 بر انسان شد بیایند از راه قطف و کرمش پوشند و در اصلاح کوشند من الله التوفیق و بیده از ^{التحقیق}
 تقریر اول در بیان مفردات و آن مشتمل بر تمهید و تشبیه است تمهید در مصطلحات
 ضروری علم صرف و نحو و تعریف این سرود و در بیان موضوع و غایت اینها و تعریف و تقسیم
 کلمه باید دانست که معنی لغت اصل زبانست و اصطلاح قرار داد جماعتی خاص بعضی کلمات
 تنها معنی لغوی دارند و بعضی معنی لغوی و اصطلاحی هر دو چنانچه معنی لفظ و لغت بیرون ^{انفکند}

چیز است از زمان دور اصطلاح بخوبان هر چه گفته شود از زبان انسان برابر است که مفرد بود ^{سب}
موضوع باشد یا مهمل حقیقی بود یا حکمی مانند ضمایر مستتره و مفرد و لغت تنها کرده شده و در اصطلاح
لفظیست که جز روشن بر جزو معنی آن دلالت نکند و وضع در لغت نهادن چیز است در جایی
و در اصطلاح خاص کردن چیز است چیزی بدین نمط که از گفتن یا از دیدن آنچه این چیز مفهوم
کرد و مثلاً لفظ زید را که مخصوص بیک ذات معینست اگر بگویند یا به ملت یا به امیده شود آن ذات و ^{لفظ}
مخصوص بموضوع و ذات موصوف بموضوع له و کسی که آن لفظ را باین ذات خاص کرده و ^{وضع}
موسوم کرده و معنی در لغت قصد کرده شده و در اصطلاح آنچه قصد نموده شود از لفظی و ^ف
در لغت کردن دیدن چیز است از حالی بحالی و در اصطلاح علم قوانینی که حاصل کرد و از آنها معرفت
بناد اشتقاق کلمات تغییر و تبدیل آنها و موضوع آن علم یعنی چیزی که از چگونگی اش در آن بحث کنند
کلمه است فقط و غایت آن نگه داشتن بنیست از خطای لفظی و نحو در لغت قصد کرد
و در اصطلاح علم قواعدیکه داشته شود بد آنها احوال کلمات از روی انفراد و ترکیب آنها
و غایتش صیانت گفتار است از بیراهی و موضوع آن کلمه و کلام هر دو باشد اما کلمه در لغت
بمعنی سخن و در اصطلاح خوبان عبارتست از آن لفظ که موضوع بود برای معنی مفرد و آن
منحصراً بر سه قسم است اسم و فعل و حرف چه آن یا بذات خود دلالت کند بر معنی یا بواسطه انضمام
لفظ دیگر پس در صورت ثانی بحرف موسوم کرد و مثل با و تا و در صورت اول اگر معنی آن معترض ^{شد}

یکی از از منته ثلاثه که زمانه ماضی و حال استقبلت بفعول نامیده شود مانند آمد و آید و گزید و گزیدم
موسوم کرد و مثل درخت و گزشت و تفصیل بر واحد از حرف و فعل و اسم و تقسیم ذکر کنیم
تقسیم اول در بیان حرف و آن محتویست بر سه تدوین تدوین اول و این ششمین بر دو
تشریح است تشریح اول در بیان حرف مبانی یعنی حرف تہجی بدانند که حرف لغت
بمعنی حرفیست از حرف تہجی مانند اب پ ت ج ج خ د ذ ر ز س ش س غ ف
ک گ ل م ن و ه و ی و بنای بان فارسی بر همین نیست پنج حرفست بدین سبب که
فارسیان از بیست و نه حرف بنای بان عربی هشت حرف ثقیل التلفظ یعنی ش ح ص
ض ط ظ ع ق را ترک کرده پ چ ت گ را بر بیست و یک حرف باقی افزودند و این چهار حرف
اصلا در عربی نیانید همچنین آن هشت حرف در لغت فارسی پس هر لفظ که حرفی ازین حرف ترک
یافته شود آنرا عربی یا ترکی باید شمرد نه فارسی فایده و بنابر امتیاز حرف و فیکه با هم مشتاق
و بر یک صورت هستند بقی متمیزی مقرر نموده اند که بدان از یکدیگر تمیز کرده شوند چنانچه
بار بای موحده یا بای ا بجد و تار تائی فوقانی یا تائی قرشت و تار تائی مثلثه یا تائی شخذ
و یا ر بای تخطائی یا بای تحقیر مینامند و حا و وال و را و سین و صا و و طا و عین را هم باین
منقوطة و حا و ذال و زا و شین و ضا و و طا و عین را بمعجزه یا منقوطة متمیز گردانند و حا و عین
حاکم علی نیز گویند و ای بدوره را نامی موز و ای بدایت هم خوانند و با و جیم و زا و کاف را




عربی یا تازی یا وچیم و ژاو کاف بغارسی یا بعضی موصوف سازند و نوشتن طایف خود که
 برای فارسی مرکز دیگر رکاف بعضی اختراع متأخر نیست چه متقدمین برین دو حرف نیز سه
 سه نقطه میدادند و بجهت حروف مرقوم الف و واو و یاء حروف علت و باقی همه حروف را
 حروف صحیح نامند و همیشه الف خود ساکن و ما قبلش مفتوح بود و باران در صدر کلمه نیاید و از
 آوردن لفظ لا در تعداد حروف نهی بر همین معنی اشارتست و خصوصیت الحاق الف بلام
 بناست اینکه هر یک در اسم همه یک حرف وسط افتاده است و هر واحد از واو و یا کاهی متحرک
 و کاهی ساکن میباشد پس هر واو ساکن ما قبل مضموم و هر یای ساکن ما قبل مکسور که ضممه ما قبل
 آن و کسره ما قبل این اگر پر خوانده شود معروف و کز نه مجهول موصوف گردد و چنین ضممه و کسره
 هم مجازا معروف و مجهول تعبیر نمایند و یای معروف را یای عربی و یای مجهول را یای فارسی
 نیز گویند و واو یک بعد خای مجر مفتوح و قبل یکی از نه حرف یعنی در زس شدن هی واقع
 شود از واو معدوله خوانند از جهت که آن معدول و متجاوز است از تلفظ و بخواندن نیاید
 چنانکه در لفظ خواب بروزن تاب بمعنی مشهور و خود بروزن صد که نقیض غیرت و خور بروزن
 بمعنی آفتاب و خوزم بروزن عزم بمعنی بخار و خوشه بروزن خسته بمعنی برکنده و خوشه بروزن
 و ش بمعنی خوب و خوند بروزن چند بمعنی خداوند و خوبل بروزن سهیل بمعنی کج و خوی
 بروزن می بمعنی عرق و بر مفتوح بودن ما قبل آن و او فرنگهای معتبره و قوافی اشعار اسانده

و او خالص است
 و او خالص است
 و او خالص است
 و او خالص است
 و او خالص است

دانت و بندرت آن و او بعد فای مضموم و کسور نیز وارد است چنانکه در لفظ اا خور بضم ثالث
 بمعنی جای علف خوردن دو باب و خوشش بر وزن پیش بمعنی خورد و اقر با و او لفظ تو و چو
 و در محض برای بیان ضممه ماقبل موضوع نوشته و ادیان ضممه نامند و نو نیکه غنه مفوظ کرد
 بنون غنه نامیده شود چنانکه بلفظ زبان و زبون و زمین و اعلان نون چنین کلمات نزد فصیحی
 متأخرین بسیار قبحست مگر در صورت مضاف یا موصوف یا معطوف علیه با و و یا ملحق بر ضمیر
 و لفظ است شدن آنها و صرف بر دو نوع بود یکی مای ظاهر که خوب تلفظ در آید چنانکه بلفظ راه و ما
 زیزه و گره دیگر مخفی که خوب تلفظ نیاید بلکه بمنزله حرکت باشد یعنی وضعش جائی بیاریان فتحه ماقبل
 چنانکه بلفظ جامه و خامه چه و نه و جایی برای بیان کسره ماقبل بود چنانکه بلفظ چه و سه و که بدین وجه
 این نوع را محاسب مقام همای بیان فتحه و همای بیان کسره موسوم سازند و اظهار آنرا مغلصا
 دانند خصوصا در آخر مصراع و همزه در فارسی همیشه متحرک باشد اگر اصلی بود جز در صدر کلمه ناید اگر
 عارضی باشد جائی در صدر لفظ و جائی در وسط و جائی در آخرش آورده شود و در صدر همیشه الف
 مرقوم گردد چنانکه در انجام و اندرون و آیداد و آیز و در وسط بشکل مای بی نقطه چنانکه
 در تنهایی و کبوی و در آخر بصورت سرعین بالای حرف اخیر نوشته شود چنانکه در پسته و خورده
 و از بعضی جا با وجود وقوعش در وسط لفظ همچنان همیشه الف نویسد چنانکه بلفظ رساله است
 و از نوشتن آن بشکل سرعین در حروف تخی میان لفظ لاه حرف یا ایشات بر همین صورتهای

در صورت ترکیب این و او مخدوم
 که در خود ماقبلش همچنان است
 مانده چنانکه بلفظ تراوت که در این
 تو را توست بود و نیز شایع است که
 این کوز و او درست نباشد و نیز

حرف
 چون نایم
 که در صورت ترکیب مخدوم
 چنانکه بلفظ عیبت که در
 جود اگر که در اصل همیشه
 نام و که نام چو راه که را بود که لفظ
 نیست فو نون یا تبدیل جز
 یا بیست یک در این

است و متاخرین همزه را که در صدر کلمه افتد و ما بعدش الف باشد چنانکه در اباد و ازاد شکل
 خطک کج عرضی بالای آن بدین نمط  نگاشته اند و آن خط را در چنین الف الف ممد و خوانند
 و اطلاق الف بر همزه که بیئت الف بود بطریق مجاز باشد با جمله چون همه حروف تہجی مخضن بنا بر
 عرض ترکیب بنامی کلمات موضوع بستند لهذا بحروف مبانی نامیده شوند چنانکه حروف
 اصطلاحی بسبب وضع خود ما برای افادہ معانی بحروف معانی موسوم کردند **فایده**
 دانستنیست کہ ہر حرف بمشابه ذات و ہر یک از تحرک و سکون و تشدید بمنزلہ عالی از حالات
 پس **تحرک** عبارت از متحرک بودن حرفست بحرکتی از حرکات ثلاثہ کہ در عربی بفتح و کسرہ
 و ضمہ تعبیر کردہ شوند و در فارسی بزیر و پیش بدیجیت کہ در ایام سلف وقت ضرورت
 حرف مفتوح را نقطہ بر زیر و حرف مکسور را نقطہ در زیر و حرف مضموم را نقطہ در پیش آن از شکل
 یا از رنگ دیگر کہ مغایر رنگ حرف بود میدادند تا آنکہ خلیل ابن احمد عروضی ہای ہر حرکت نشانی
 بجای ہمان نقات بر بصورت  مقرر کرد پس ہر واحد ازین نشانہا با اسم محل خود موسوم
 و مشہور گشت و نشان حرکت پیش را مثل نشان ذر بلای حرف نوشتن اختراع متاخر نیست
 و حرکت مناسب قبل الف فتح و حرکت مناسب با قبل یای ساکن کسرہ و حرکت مناسب با قبل
 واو ساکن ضمہ است و چنین حروف علت را بسبب تلفوظ شدن اینہا بصد صوت حروف
 تہ کونید و سکون کہ عبارتست از عدم تحرک علامت آن بوقت حاجت بشکل 

مدوره منفرد بر حرف ساکن مرقوم گردد و وقوع آن در صدر کلمه متعذر و در آخرش بقا
 و اجابت زیرا که شروع در سخن جز بحرف متحرک و توقف بر آن بغير حرف ساکن صورت نپذیرد
 پس چاره نیست اواخر کلمات فارسی را از ساکن و موقوف بودن مگر عروض عوارض مانند مضامین
 و موصوف کردید و معطوف علیه بواو و ملحق به ضمیر و غیره شدن و مراد از موقوف ساکنیت که
 باخر کلمه افتد و ما قبلش هم ساکن باشد بنا بر آن اجتماع دو ساکن و سه ساکن در آخر کلمه فارسی وارد
 و جایز است خواه ساکن اول از حروف مده و ثانی از حروف صحیح بود چنانکه بلفظ تاش و باش رود
 و بود نوید و دید چاشت و گذاشت دوست و دوخت میت و گریست خواه هر دو از حروف
 صحیح باشند چنانکه بلفظ پشت و کشت در دو و نیز اجتماع ساکنین وارد و جایز است در میان
 کلمه لیکن بدین شرط که ساکن اول از حروف مده و ثانی از حروف صحیح باشد چنانکه بلفظ استا
 و داستان دوختن و سوختن پختن و ریختن و اجتماع ساکنین که میان کلمتین رود و اگر مشروط
 بشرط مسطورست بجهت امکان تلفظ آنرا بحال و روا دارند چنانکه بلفظ بجاست و کجاست
 بوستان و بندوستان چیست و کیست و گریه بسبب تعذر تلفظ آنرا جایزند آنگاه بچند روش
 در دفعش کوشند یعنی هر جا که ساکن اول غیر الف و واو مده و نای مخفی بود و ثانی هر چه باشد
 از تمامی حروف آنرا بر عایت مقام بفتح یا کسره و یا بضم متحرک گردانند چنانکه بلفظ دانا و شنوا و پسر
 دخترک تو نگری و درویشی بخشایش و پرسش سپرد و دختر و چهارم و پنجم و بعضی جائز اند

کتد چنانکه بلفظ آرند و دارند و هائی که ساکن اول الف یا واو مده و ثانی الف بود هر دو صورت
 یایی و قایه مفتوح در آخر آن زیاده نمایند چنانکه بلفظ که ایان وید خویان و اگر ساکن اول الف
 یا واو مده و ثانی یایی مده باشد درین هر دو صورت همزه و قایه مکسوره بعد آن افزایند
 چنانکه بلفظ تهائی و کمبوسی و هر جا که ساکن اول مفتوحی و ثانی از دیگر حروف بود در آخر آن
 محض همزه و قایه مفتوح یا مکسوره زیاده کتد چنانکه بلفظ خامه اش نامرات بند و لید و زنده ایم
 کرد و صورت بدون ثانی الف یا یایی معروف از ابجاف فارسی بدل نموده و حرکت مناسب
 متحرک سازند چنانکه بلفظ آزادگان و بندگی و تشدید و این عبارت از اجتماع سکون و تحرک است
 که ظاهر بر یک حرف واقع شود و نشان آن بصورت سرسین جمله بالای حرف مشدود نویسند
 و آن در لغت فارسی یافته نشده مگر بندرت چنانکه بلفظ جره و کز اشبو و قیر و بالضره و غیره
 محققان فرموده اند که هر صاحب سخن که قادر سخن بود او را تفریق چند بنا بر ضرورت جایز است از روی
 قدرت نه از روی عجز از جمله یکی تحریک ساکن است چنانکه بلفظ دریچه بفتح و ادن یا در بقول
 طغرائی روز شب دریچه مشرق و مغرب باز است و در نه از تنگی اینخانه نفس میکشد و ازین
 قبیل باشد استعمال گزیننه مکسور نمودن سین و دیگر تشدید غیر مشدود چنانکه تشدید یایی مصدر
 در بقول صایب شش تو از شوریدگی خود جهان شوریده می بینی و کد این موج در بحر
 رضا ساحل نمیکرد و همچنین بود استعمال بر دو در تشدید را از بریدن و دیدن تخفیف را

و دیگر اشباع حرکت چنانکه اشباع فتحه لفظه درین قول جامی شش مبادا هیچ کس چون بن
 گرفتار که نه دلدارم اندر بر نه دلدار و اشباع کسره چه درین قول سعدی شش چومردی چه
 سیراب چه خشک لب و ازین بابست نامی ظاهر از محقق استعمال کردن چنانکه درین قول عری
 شش عری مدّه از دست عنان کین استاد و خوش را ابله نمودت ولی ابله نیست
 و درین قول رفیع شش عکس خسار تو چون در می کلغام افتاد و شد کمانم که هر چاره در جام
 افتاد و حال باقی تصرفات مثل حذف و زیادت حروف و تاخیر و تقدیم کلماتیکه سزاوار تقدیم
 و تاخیر بر معیاس باشد و بجای خود معلوم خواهد شد انشاء الله المستعان **شرح دوم**
 در تبدیل حروف تهجی و ذکر استبا تغییر الفاظ و چون بعضی تبدیلات را از بیان مخارج کزیر نبود
 لهذا اول فکر مخارج نموده آید باید دانست که فک بفتح فا و تشدید کاف بمعنی طرفی از دو طرف
 زخست چنانچه طرف زیرینش را فک اعلی و طرف زیرینش را فک اسفل نامند و دندان همه غالباً
 تنی و دو باشند شازده و فک اعلی و شازده در فک اسفل بطوریکه هر چه در اعلاست مانند آن
 بمجاورت در اسفل نیز بود بدین ترتیب که اول ثنا یا یعنی چهار دندان پیشین هستند و متصل در اعلا
 و دو متصل در اسفل بعد از آن رباعیات و این هم چهارند و متفرق در اعلی یعنی یکی بجانب
 رست ثنا یا و دیگر بجانب چپ آنها بدستور و متفرق در اسفل پس ازان ایناب این نیز چهارند
 و متفرق در اعلی و دو متفرق در اسفل ترتیب رباعیات بعد از آن ضوواجک و این هم چهارند

و متفرق در اعلی و در متفرق در اسفل بر ترتیب ایجاب پس از آن شازده اضراس و از آنها هشت در اعلی
 و هشت در اسفل یعنی چهار چهار متصل در هر جانب ضوابط بستند و نیز بدانند که برای هر حرف
 مخرجی مغز است از انتهای حلق که نزدیک سینه بود تا ظاهر هر لب و ضوابط در دستن مخارج
 است که بجزه را بر هر فک در یافت مخرجش مقصود باشد بعد اسکا نش آورده تلفظ نمایند پس از جای
 او از آن باید بدانند که مخرجش همانست چنانچه مخرج بجزه و انتهای حلقست تفاوت ترتیب
 ذکر و مخرج غای منقوط ابتدای حلق بعد مخرج ضبن معجم و مخرج کاف عربی انتهای زبان یعنی
 پنج آن با هر چه بالای آنست از کام و مخرج کاف فارسی همین مخرج کاف عربیت باندک تفاوت
 و مخرج جیم عربی و شین منقوط و یای تختیه تفاوت ترتیب ذکر و وسط زبان با هر چه بالای آنست
 از کام و مخرج جیم فارسی همان مخرج جیم عربیت باندک تفاوت و مخرج لام و نون درای مهله
 تفاوت ترتیب ذکر کناره قریب سر زبان و پنج تنه در باعیه فک علامت و در مخرج نون
 غیشوم و در مخرج را اندکی از سطح زبان هم دخل دارد و مخرج دال مهله و تالی فوقانی سر زبان
 و پنج ثنایای فک علی و مخرج ذال معجم سر زبان و طرف ثنایای فک علامت و مخرج زای
 عربی و سین مهله سر زبان پنج ثنایای فک اسفل باندک تفاوت و مخرج زای فارسی همان مخرج
 شین منقوط است لیکن تلفظ آن زبان برخی تغییر کرده و مخرج فاطن لب زیرین سر ثنایای
 فک علی و مخرج بای عربی و میم و واو میان دو لبست تفاوت ترتیب ذکر کرده تلفظ با میم

یعنی سکون
 نون ساکن سکون
 جلی و خلاف نون عنده که
 مخرجش غیشومست فخط
 ۱۲
 غیشوم یعنی
 پنج بینی و منتخب ۱۲

هر دو ب با هم سپان شوند و در تلفظ واو نه و در مخرج میم نیز خیشوم را و غلی هست و مخرج با
 فارسی همان مخرج بای عربیت باشد تفاوت و مخرج الف هوای و نیست نه خلق آدم بر
 تبدیل حرف و ذکر اسباب تغییر الفاظ یعنی ابدال و ادغام و حذف و زیادت باید دانست
 ابدال عبارتست از نهادن حرفی بجای حرفی و آن قیاسی بود یا سماعی قیاسی آنست که
 موافق قیاس و تحت قانونی باشد چنانکه تبدیل عزه بیای تخمائی برین قانون حرف اول
 بر فعل که عزه بود هر گاه بای زیاد یا نون نفی یا میم نهی بران داخل کرد در بار فصاحت اینهمه بی
 تحسین بدل کرده شود چنانکه بلفظ یا و ز و نیند و خت یارد و نیند و ز و د یار و میند و ز که در اصل
 با و ز و ناند و خت با و ز و ناند و ز د یار و ناند و ز بود و بر قیاس باشد تبدیل عزه بیاد صیت
 و نیت از جهت و نه است و در کیم و نیم از که ام و نه ام و همچنانست تبدیل با عزه برین **قانون**
 چون در یک کلمه دو یا سه می آید و ما قبل اول الف یا واو مده بود آن یا را به عزه بدل کنند
 چنانکه در فائیدن و زائیدن و پوئیدن و پوئیدن و پوئیدن تبدیل های مختلف یکاف فارسی برین
قانون حرف اخیر هر اسم که های مختلفی باشد هر گاه در آخرش الف و نون جمع یا کاف
 تصغیر و یا یای معروف معنوی در آرند در خصوص تبا و جهت که های موصوف را برای
 تعدد و تحریک آن و بنا بر دفع التقای ساکنین یکاف فارسی بدل نمایند چنانکه بلفظ بندگان
 و زندگان جا ملک و خاک ملک و ارگی و نظارگی و همچنانست تبدیل حرفی بحر فی از و حرف

و حذف
 این را برای صورت
 وزن و ادا در لغت بلکه با عجز
 الف باشد چنانکه در مخرج
 نمی پیوسته است و هر دو را از
 کلامی است نام و در کلام
 همچنین در مخرج
 که های مینو نام و مخرج
 در حالتی که
 است

قریب الخرج چنانکه تبدیل بای فارسی بای عربی در لفظ تبتل از تپ بمعنی حرارت همچنین تبدیل
 بای عربی بو او در ورتا از برتا بمعنی جوان همچنین تبدیل نامی فوقانی و دال مبدل با مبدل مکرر در لفظ
 گمید از کمیت معنی سب معلوم و درکت از که بمعنی خانه همچنین تبدیل جیم عربی بحیم فارسی
 در کاج از کاج بمعنی کاش همچنین تبدیل جیم فارسی شین منقوط و پیش از هیچ بمعنی کاش
 و معدوم همچنین تبدیل رای مبدل و لام با یکدیگر در لفظ چنال از چنار که نام درخت است و آروند از
 آوند که نام کوبه است همچنین تبدیل رای مبدل بنون در کنگد از کرد همچنین تبدیل زای محمربین
 مبدل در ایاس از یاز بمعنی مشهور همچنین تبدیل زای فارسی و جیم عربی با مبدل مکرر در لفظ
 جولیدن از ژولیدن و کز از کج همچنین تبدیل شین محمربین فارسی در پاچان از پاشان
 بمعنی پاشنده همچنین تبدیل او بای عربی در پشتن از نوشتن بمعنی کتابت همچنین تبدیل
 عزه و های موز با یکدیگر در لفظ ایچ از هیچ و است از است و ابدال سماعی است که تحت
 قانونی نبود و موقوف بر سماع باشد چنانکه تبدیل الف به های موز در و داز و او همچنین تبدیل
 جیم عربی بای فوقانی در نارات از ناراج بمعنی غارت همچنین تبدیل خای محمربین مبدل
 در شناسه از شناخت و نیز بشین منقوط در فرو شده از فروخت همچنین تبدیل دال
 مبدل بای موصده در پینه از دید همچنین تبدیل زای محمربین منقوط در گریغ از گریز همچنین
 تبدیل سین مبدل بلام در گسند از گسست همچنین تبدیل شین محمربین مبدل بای مبدل مکرر و از گشت

دهم بلام در جمله از پشت همچنین تبدیل میم بنون در بیان از بام بمعنی بیرون سقف خانه و نیز
 تخانی در آید از آمد همچنین تبدیل عزه بدال مهله در بدان و بدین از بالان و باین و او خام
 که عبارت از پوشیدن حرف ساکنست بحرف متحرک در فارسی هر بصورت ترکیب
 دو کلمه یافته نشد خواه حرف اخیر کلمه اول و حرف اول کلمه ثانی هر دو متجانس باشند چنانکه در شب
 باز و فرخ چون در نجابا و رای اول را در با و رای ثانی او خام کردند شتابا و فرخ و گروید
 و تقسم او خام را او خام متجانسین گویند خواه آن هر دو حرف متقارب بخرج بوند چنانکه
 در بدتر و شب پر بر گاه در نجاب حرف اول را بابدال از جنس حرف ثانی گردانیده درین او خام نمودند
 بجز و شیر گشت و این نوع او خام را او خام متقاربین خوانند بپیر کیف چون تغییر باد او خام در فار
 که آمده زیرا که خود تشدید درین زبان بندرت داردست بنابراین بیشتر در چنین صورتهای حرف
 اول را که بجنس ثانی یا قریب المخرج این باشد حذف نموده اند چنانکه در سپید بود و شرمند
 گردید و بنین آوند و نیز و ترو و گمانه که در اصل سپید بود و شرم مانده و گردید و بنین
 و آب و ند و بدتر و زود و نزدیک گانه بود و ظاهراًست که حصول تخفیف نسبت او خام در حد
 زیاده بود و حذف عبارتست از دور کردن حرفی از لفظی مفرد باشد یا مرکب عرض
 ازان یا تخفیف لفظ بود یا بنای کلمه و یا ضرورت دیگر در صورت تخفیف لفظ محذوف
 عین تخفیف تعبیر کرده شود و وقوع آن بر است که در صدر لفظ باشد یا در وسط یا در آخرش پس

حذف کحرف از صد چنانکه بلفظ شیب از شیب گرازا اگر و نوز از هنوز و نون از کثون
 همچنین حذف همزه برین قانون حرف اول هر کلمه که همزه باشد تا بعدش ساکن در صورت
 حذف همزه اول حرکتش را برای امکان تلفظ نقل کرده بما بعدش و مانند پستتر حذفش نماید چنانکه
 بلفظ ستم از ستم یعنی جو و ستمادن از استمادن و ستوار از استوار و قنادن از
 افتادن و فسانه از افسانه و فراختن از افراختن همچنین برین قانون هر همزه که در صدر
 لفظ بود و چون لفظی دیگر بران داخل کرد و بنا بر فصاحت اول حرکت آنرا نقل نموده بایش
 و مانند پس حذفش کنند چنانکه بلفظ ازان و ازین و از و بران و برین و بر و دوران و درین
 و در و همان و همین و بمو که در اصل از ان و از این و از او بران و بر این و بر او دوران و در این
 و در او هم ان و هم این و هم او بود و حذف کحرف از وسط چنانکه بلفظ از ازا اگر و برون
 از بیرون و بد از بود و چار از چهار و راندن از رواندن و زنه بار از زنه بار و رستادن از ستادن
 و فرخت از فروخت و کاشی از کاشکی و گاه همچین بلفظ بغداد از باغداد و پرستان
 از پرستان و چر از چر و دشمن از دشمن من معنی بدل و دشنام از دشنت نام معنی
 بد نام و شاد باش از شاد باش و کرا از که را و در از وی را و هندستان از هند و ناه خدا
 از ناه خدا و حذف کحرف از آخر چنانکه بلفظ بو از بود و درند از رنده و سپاه از سپاه
 و پرواز از پرواز که از که بمعنی خانه و گواگیا از گواه و گیاه و لیک از لیکن و واولی از واولی

و قدرت در شمار ساند و بلفظ
 ازین الفاظ بدون حذف همزه
 نیز در دنیا چنانکه بلفظ از این و بتقول
 سجا و با جهان و در
 در کشتا با هم حال عاقبت از این
 سنا بستی آید و بلفظ در آن و بتقول
 این در سنجقت آید و طهارت
 ندر پروا نشان شود در آن
 جهان با نقش لاله در صنف
 در آن جهان نیز

و دیک و نعا از نعتا و همچنین بلفظ اسپا از آسیاب و پادشا از پادشاه و خوش آیند
 از خوش آئیده و دست فرسو و از دست فرسوده و سنگ سودا از سنگ سوده و شکر خند
 از شکر خنده و نادر بند از نادر بنده **تفسیر** لیکن حذف از لفظ سیاه موجب فریت
 فصاحت و از گواه و گیاه و پادشاه محل فصاحت باشد و بدستور مسطور بعضی جا از یک لفظ
 دو دو حرف مخدوفند چنانکه بلفظستان از استان و چنان چنین از چون ان چون
 این و چنو و کوا از چون او و کان و کین از که ان و که این و با از باشد و نر و از نزدیک
 و آسمان از آس مانند و بعضی جا سه سه حرف چنانکه بلفظ شید از خورشید و خند اخند از خندان
 خندان و کز و از که از او و بام از با طه و با از با و صف و زیادت که عبارت از افزون
 شدن حرفت بلفظی و آن وارد است یا بصورت اشتقاق و بنا مثلا زیادت میم مفتوح
 در گوی از گوی و نون مفتوح در زنده از زود و او مفتوح در شو و از شد و نای مخفی در آورده شد
 و آورده شود و آورده و آورده شده از آورد و الف و نون ساکن در خند از خند و نون ساکن
 و نای مخفی در آرنده از آرد و ازین قبیل بود زیادت الف در غمخوار و میخوار و او مجهول
 در بر و مند و تنومند و نای معروف در باغچه و در بچه یا برای دفع التباس چنانکه زیادت
 دال ساکن در بند و پیوند و از بست و پیوست چه اگر درین هر دو لفظ بعد تبدیل تا بدال
 و سین بنون فقط نون را فتنه دهند بنای مضارع تمام شود لیکن التباس از بند و پیوند بسکون

نون صورت لازم آید لهذا در آخر آن دال دالی زیاده نموده فحش نون را بر آن نقل کردند و بیا
 بنا بر دفع اجتماع ساکنین و وقایع حرکت چنانکه زیادت همزه مفتوحه و مکسوره در خانه ام و تا
 اش رسوائی و یکسوئی و یابی مفتوح در که ایان و شد خویمان اما زیادت تا در باشت و راست
 بمعنی بالشت و ریش و نون در پادشاهت نیز بیان بمعنی پادشاه و زیاده و او معروف در پختن
 و سخن بمعنی پختن و سخن و در دیاه و شتا بمعنی دیاه و شتا اغلب که بضرورت شعر
 باشد زیرا که استعمال چنین الفاظ جز با شعرا بعضی صاحبان متقدمین جائی در نظر نیاید
 فایده تفریس عبارتست از تغییری که فارسیان بطور خود و در الفاظ عربی دهند و
 اختیار کردند و هر واحد از آن الفاظ متغیره بفرس موسوم کردند و آن در لغت یا بابدال
 تنها چنانکه در لکن و بی بی مجهول از لکن و بی بی همچنین در افعی و بی بی معروف از افعی
 و بی بی یا زیادت فقط چنانکه در طلبیدن و فهمیدن از طلب فهم یا بابدال و حذف بهر دو
 چنانکه در کند از کبانه بدل مندی بمعنی مشکرو یا بابدال و زیادت بهر دو چنانکه در تنگه بفتح
 نای فوقانی و کاف فارسی از تنگه بفتح نای هندی و کاف عربی بمعنی فلوس همچنان تعریب
 عبارت از تعریب است که عربیان در الفاظ عجمی بر اسلوب تلفظ خود جاری نمودند و هر یک
 از آن الفاظ متغیره بمعرب نامیده شود و آن دارد دست بیشتر بابدال تنها چنانکه در ابلق از
 ابلک و بطل از بت و تریاق از تریاک و جوهر از گوهر و دیباچه از دیباچه و شصت از شست

و همچنین با استعمال
 نظای بی بی مجهول
 از ای بی بی با قبل مطلق
 بعضی یا باشد

معنی ستمین و صد از صد معنی ماه و طوطی از توتی قانون از کانون معنی قاعده در رسم و لعل
 از لال معنی جوهر معروف و سگ از مشک معنی مشهور و صحیح آنست که تبدیل سین بصواد
 در شصت و صد معنی مذکور از تصرفات فارسیانست بر سین رسم الخط یا برای دفع التباس
 شستایی و سد معنی حایل و مانع و گاهی بحذف فقط چنانکه در بستان از بوستان و نهرس
 از نهرست و گاهی زیادت تنها چنانکه در دیباج از دیبا معنی قماش معروف و گاهی متغیر حرکت
 فقط چنانکه در ایوان بکسر عمره از ایوان بفتح آن معنی صفت بزرگ و گاهی با بدل و تغییر حرکت
 بمراد چنانکه در لجام بکسر لام از لگام بفتح آن و گاهی با بدل و حذف و تغییر حرکت بمراد
 چنانکه در جاموس از گاو میش تدوین دویم در بیان حروف معانی یعنی حروف اصطلاح
 بدانند که حرف در اصطلاح کلمه است که بذات خود بر معنی دلالت نکند یعنی بدون منضم شدن
 با اسم یا فعل مفید معنی نبود خواه بصورت حروف تہجی منفرد باشد خواه مرکب از دو حرف
 یا زیاده از آن و این تدوین شش تن است تفریق اول در بیان حروف
 معانی منفرد و از آنها یکی الفست و این بر نه قسم بود اول الف و عا که بنا بر حصول
 مفهوم و عا در صیغه واحد غایب فعل مضارع معروف پیش حرف خبر آورده شود چنانکه
 بلفظ بود و ما در سانا و گرداناد و چون برای تخفیف از بود بعد دور کردن ضمیر با نقل
 نمودن فتح و او بران و او را حذف کردند باقی ماند و ستمین هموزمین لفظ مخففت

حافظ فرمایشش حسن تو همیشه در فرزون باد و در رویت همه سال لاله کون باد و لکن در صورت
منفی بودن آن فعل نون نفی را بهمیم نمی بدل نمایند بدین مناسبت که دعائیزمانند نهی دلالت
کند بر معنی طلب چنانکه بلفظ میباد و کشاید و میباید و میزاید و سعیدی فرمایشش چون مرد را تنگ دستی
میباد و که سفله خداوندستی میباد ^{پس} این الف را در مثل فته و نهید نباید آورد و چه بر تقدیر
آوردش التباس بصیغه ماضی که فقاو و فقاوت لازم آید و دویم الف عطف که در دو کلمه
متغایر واقع شده مفید معنی و او عطف باشد چنانکه در تکاپو و سالامه شبار و زو کماش
بزرگی فرماید **ن** هو شبار کسی بود که محاسبه شبار و ز خود در نظر دارد **س** الف
الصاق که معنی مع در دو اسم متجانس آمده افاده الصاق و اتصال دهد چنانکه در دو ما دم
دو شاد و شاد سالصال و شباشب شاعری گوید شش **د** ما دم ز دست تو خون منخووم **ذ** یعنی
دبدم چهارم الف بحدی که معنی نای انتهائی میان دو کسم واقع گشته مفید مفهوم
همه و تمام بود چنانکه در **س** را با معنی از کسیر تا سر دیگر و از سر تا پایا بالی گوید **ش**
یا ز ما هرگز نیاز در دل انعیار را با کل سر را آتش است لیکن نسوزد خار را **س** الف نیز که باخر
هم غیر صفت و اسم صفت متصل شده معنی اشئی باشد چنانکه در خدایا و صنما بزرگا و بزرگی
و اصایب گوید ش **خ** دایا در پذیر این نغمه مستانه ما را تقسیمه یای تجمانی در مثال خدایا
برندیب انا که لفظ خدا را اسم غیر صفت مفرد دانند یای وقایه است که بنا بر دفع اجتماع

یعنی چنانکه بنی قنات است
بطلب این فعل همچنان
دعا دانست کند بطلب چنینی
بهر این مجاز از کما و خدای
تعالی است

ساکنین و وقایع فتنه میان الفین زیاده نموده شد و پربند بکسانیکه از صفت مرکب یعنی
 مخفف خود آئی پذیرند بای اصلیت که در صورت الحاق الف برای امکان تلفظ عود کرده
 مفتوح گشت **ششم** الف مصدر که با اسم صفت لاحق گشته فایده معنی مصدر به چنانکه
 در پنهان و ژرفا در از تو فراخا بمعنی پهن و ژرف شدن دراز و فراخ بودن ظهوری در بیخ
 پادشاه گویدش در کلمات خرد پنهانین از کم زرد شحم پیش او در یابین و یعنی پهن
 شدنش بدین **مفتم** الف فاعل که با خبر صیغه واحد امر مخاطب معروف متصل شده مفید معنی
 اسم فاعل بود چنانکه درینا و انا شنوا و گویا بمعنی بیننده و داننده شنونده و گوینده
 طعراته توصیف رزم مدوح خود گوید از زبان خنجرش خبر از سینه معاندان گویا - و گوش
 پیش لب دای شکست مخالفان شنوا و جانی چنین الف مفید معنی اسم مفعول نیز باشد و برین
 تقدیر بالف مفعول موسوم کرد چنانکه بلفظ پذیردینش پذیرا باد عرض عاشق زار و
 یعنی پذیرفته باد **هفتم** الف تاکید که بنیارتاکید مفهوم دعا بعد الف دعا آورده شود چنانکه
 در با و اوباد ار ساد او مر ساد ابلالی گویدش از یار و در مانده ام و از وطن جدا و کس از د یار
 یار با و چون جدا و یعنی بچکس همچو من از یار و دیار گاهی جدا باد **هفتم** الف مبالغه که با اسم صفت
 لاحق گشته فایده معنی بسیار و بد چنانکه در با و خوشا خنکا و فرخا جامی فرایدش خوشا
 حال آن زیرک پذیرد که از مرکب غیرت پذیرد بگر بای مفتوح و این بر اسما داخل کرد و مستوع

برشازده نوع بود اول بمعنی بر که بیای استعلامیده شود چنانکه درین قول صابش
 هیچ همدردی نمی یابم سزای خویشتن ؛ می نیم چون بیدمخنون سبر بیای خویشتن دوم
 بمعنی در که بیای ظرفیه موسوم کرد و چنانکه درینقول غنی شش فراغتی نیستان بویارام
 مباد راه درین بیشه شیر قالی را تفسیر هر جا که بیای استعلام بر لفظ برو با بی ظرفیه بر لفظ در مقدم
 شود باید که از هر دو با معنی گیرند و در برابر برای تزیین کلام یا بصورت شعر زاید شمارند و بعضی
 ذکر برود در برابر سبیل تفسیر دانسته هر یک با را با بی مفسره نامند چنانکه درین قول جامی که نعت
 فرموده شش بتن در پوش غنبر بوی جامه ؛ بسر بر بند کافوری عمامه سیم بمعنی بر آ
 چنانکه درینقول حافظ شش اگر بسیر چمن میروی قدم بردار ؛ که بچو رنگ خنای میرو و دیار از دست
 و این نوع با بعضی جا افاده معنی اصناف دهد چنانکه درینقول رفیع شش کسی بزاده خودم خصم
 نیست حیرانم ؛ که سنگ بهر چه کرد دید دشمن مینا ؛ یعنی هیچکس خصم زاده خود نیست چهارم
 بمعنی ته و زیر چنانکه درینقول نظامی شش چنین تا بمقدار هفتاد مرد ؛ بیخ آمد از رو میان
 در نبرد ؛ یعنی تا با اندازه هفتاد مرد از رو میان تر تیغ شدند و ممکن است که در اینجا مدخولان لفظ
 ضرب مقدر باشد پس برین تقدیر آن با بمعنی در بود پنجم بمعنی را چنانکه درینقول واعظ که در
 حمد گفته شش عطا کرده از کنج انعام خویش ؛ بدان یاد خویش و بلب نام خویش ششم
 بمعنی طرف چنانکه درینقول عرفی شش زهی صفای عمارت که در تماشا شش ؛ بیدیه